

اندیشه در محاق ایدئولوژی



■ نظریه‌ی حکومت قانون در ایران

■ سید جواد طباطبایی

■ تبریز، انتشارات ستوده، چاپ اول، ۱۳۸۶، ۶۹۰ صفحه

تاریخ اندیشه‌ی این دوره، بحران اقتصادی سال ۸-۱۲۸۷ برای او مقطع مهمی است و این که ارتباط این بحران اقتصادی با بحران خودکامگی و بسط آگاهی نوآیین چیست.

آن عبارات از منظر دیگر هم بسیار کلی‌گویانه مطرح شده است. واقعیت تحولات تاریخ ایران این است که پس از سقوط آقاخان نوری، در پی فرمان عزل او در ۲۰ محرم ۱۲۷۵، «فضای عمومی» مهمی در ایران پدیدار شد. واقعیت آن بود که در ذهنیت شاه و آن فضای عمومی دوره‌ی درخشان «نظم میرزا تقی‌خانی» تبدیل به معیاری در سنجش اعمال و اقدامات شده بود. شاه در همان فرمان عزل متذکر شده بود که در دوره‌ی صدارت آقاخان نوری «خطاها و خطاها اتفاق افتاد و کم‌کم امورات دولت معوق ماند.»^۱ فاصله‌ی سال‌های ۱۲۷۵-۱۲۷۸ ق. دوره‌ی مهمی از درخشش اندیشه‌ها و تأسیسات جدید تمدنی است که در گزارش طباطبایی مغفول مانده است.

اندک زمانی پس از عزل آقاخان نوری، «شورای دولت» تشکیل شد و میرزا جعفرخان مشیرالدوله، تحصیل‌کرده‌ی جدید، به عنوان رابط شورا و شاه منصوب شد.^۲ به تعبیر دکتر آدمیت، تأسیس شورای دولت «سه جهت داشت» اول: نفی تمرکز قدرت در دست صدراعظم، دوم: پایه‌گذاری قانون مشورت و تقسیم امور کشور میان وزیران و سوم: ترقی آیین سلطنت و بنا نهادن قواعد تازه.^۳ در کنار شورای دولت، نهاد مجلس مصلحت‌خانه هم تأسیس شد. مجلس مصلحت‌خانه را گاه مشورت‌خانه عامه‌ی دولتی هم خوانده‌اند. در کتابچه‌ی این مجلس هم نکاتی در ستایش عقل آمده بود، عنصری که سبب‌ساز عزت و ترقی هر قومی تواند بود. هم‌چنین مقرر شده بود «هر یک از اهالی مملکت که فکر متین و تدبیر شایسته‌ای نموده باشند که در مجلس مشورت‌خانه‌ی عامه‌ی دولتی محل تحسین و مایه‌ی منفعت برای دولت باشد، التفاتی مناسب از جانب دولت علیه در حق او مبذول خواهد شد.»^۴

«نظریه‌ی حکومت قانون در ایران»^۱ جدیدترین اثر دکتر سید جواد طباطبایی در تاریخ اندیشه در ایران است. این اثر ادامه‌ی سلسله آثاری است که او در باب «تأملی درباره‌ی ایران» به نگارش درآورده است. طباطبایی بر این باور است که در پرتو بحران تمدن ایرانی و با عمیق‌تر شدن این بحران، اکنون زمان طرح «تأملی درباره‌ی ایران» به جای ایدئولوژی‌های پیکار سیاسی است؛ ایدئولوژی‌ها که به‌زعم او، مانع بزرگ تاریخ‌نویسی جدید ایرانی است. نویسنده اثر، بر این نکته تأکید دارد که «تأملی درباره‌ی ایران» نه از سنخ ایدئولوژی‌ها است و نه تابع قدرت سیاست.^۲ درباب چند و چون این ادعا پایین‌تر نظر خواهیم داد.

نویسنده کتاب، در نخستین فصل کتاب، بحثی با عنوان بحران خودکامگی و بسط آگاهی نوآیین مطرح کرده است؛ اما ربط این بحث را با محیط پیشین اثرش - مکتب تبریز - توضیح نداده است. در این فصل، بحث‌هایی درباب روابط ایران و انگلیس ذکر شده است. نویسنده، نامه‌ی محمدشاه را پس از عقب‌نشینی از هرات، براساس شکل‌گیری «فضای عمومی»^۳ در بیرون قدرت توضیح داده است؛ اما روشن نمی‌کند این «فضای عمومی» بیرون قدرت را چه نیرویی رقم زده است.

طباطبایی متذکر شده است که «بی‌آن که بخواهیم به شرح جزئیات حوادث تاریخی بپردازیم، باید بگوییم که در دوره‌ی بیست‌ساله میان قتل میرزا تقی‌خان قحطی و وبای سال ۱۲۸۷، سلطنت مستقل ایران دو دهه‌ی بحرانی را سپری کرد» یا در عبارتی این‌گونه که «به دنبال دو دهه بی‌تدبیری در فاصله قتل میرزا تقی‌خان و صدارت میرزا حسین‌خان سپهسالار، قحطی سال‌های ۸-۱۲۸۷ که پایین‌تر نیز گزارش میرزا ابراهیم بدایع‌نگار را خواهیم آورد، حادثه‌ای مهم در آغاز نیمه‌ی دوم عصر ناصری است.»^۴

طباطبایی مشخص نمی‌کند که چگونه است به‌گاه نگارش

در ذهنیت شاه و آن فضای عمومی دوره‌ی درخشان «نظم میرزا تقی‌خانی» تبدیل به معیاری در سنجش اعمال و اقدامات شده بود



سخن کلی‌گویی‌ها است. همان‌گونه که خود نویسنده اشاره دارد. حاج ملاعلی کنی به ستیز برآمده بود و از «کلمه قبیحه‌ی آزادی» سخن گفته بود.^{۱۲} در کنار آن برخی از عالمان چون میرزا جعفر حکیم الهی، ملاصادق مجتهد به تأیید اقدامات میرزا حسین‌خان برآمده بودند.^{۱۳} میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله هم لایحه‌ی راه‌آهن را به تأیید شش تن از مجتهدان رسانده بود.^{۱۴} از این رو، روشنفکران عصر ناصری آن‌گونه که طباطبایی می‌گوید، بی‌توجه به مبانی اهل سنت قدمایی نبودند، اما همواره بر آن بودند که دشمنی آنان را با اندیشه‌ی جدید رقم زنند.

واقعیت آن است که طباطبایی علی‌رغم ارائه‌ی جستارهایی در تبیین اندیشه‌های سیاسی - اقتصادی روشنفکران عصر ناصری، بی‌هیچ مبنایی عده‌ای را برجسته می‌کند، تنی چند را نادیده می‌گیرد و در مجموع گزارش انتقادی همه‌سویه ارائه نمی‌کند.

نویسنده کتاب در بررسی اندیشه آخوندزاده بر این باور است که او از نخستین ملی‌گرایان ایرانی است و آورنده‌ی مفاهیم نوآیین بوده است؛ و پی‌آمدهای خطرناک التقاط میان روشفکری و دینداری، حقوق بشر و امر به معروف، انقلاب و دیانت را فهمیده است.^{۱۵}

تمامی اجزاء گزارش او درباب آخوندزاده درخور تأمل است. اگر آخوندزاده ملی‌گرا بود، چگونه شد که در دستگاه کشوری به درجه‌ی «کرلونیلی» رسید.^{۱۶} که بخش‌هایی از سرزمین‌های تاریخی این کهن بوم ویر را متصرف شده بود و آخوندزاده اعتراضی هم نداشت. آیا لازم نبود در کنار اشاره به رسوایی‌های پی‌درپی زندگی ملکم، به رسوایی‌های زندگی آخوندزاده از خدمات در دستگاه روس‌ها تا تکاپو در تردد دولت‌مردان عثمانی برای تحقق آرمان تغییر القبا هم اشاره‌ای می‌شد؟ چگونه است آخوندزاده‌ای که آشکارا از ترویج تأسیس فراموش‌خانه سخن می‌گوید - نهادی که بازوی استعمارگران بود - از نخستین ملی‌گرایان تلقی می‌شود؟ به همین لایل بود که آثار او هیچ‌گاه در «فضای عمومی» ایران جدی گرفته نشد و شگفت این که طباطبایی به این نکته اساسی اشارتی هم ندارد.

داوری طباطبایی درباب سیدجمال‌الدین اسدآبادی هم کاملاً ذوقی و بی‌پایه است. او معتقد است که «سیدجمال نیز در استانبول به سر می‌برد و مشغول توطئه بود» یا این که: توجه میرزا آقاخان کرمانی به مسعود میرزا ظل‌السلطان به دلیل القائات ملکم‌خان و جمال‌الدین اسدآبادی بوده است. و در نهایت درباره‌ی سیدجمال چنین داوری می‌کند: «وانگهی در ایران جمال‌الدین که به نظر نمی‌آید مایه‌ی علمی‌چندانی داشته است، بیشتر از آن که به عنوان مصلح جدی گرفته شود، در نزد اهل فهم و نظر، به صورت شارلاتانی ظاهر شد

از میان وزیران شورای دولت، عباسقلی خان جوانشیر معتمدالدوله، که تحصیلات جدید هم نداشت، به عنوان وزیر عدلیه به تأسیس دیوان‌خانه‌ی عدلیه پرداخت. این دیوان‌خانه در آن سال‌ها، بنیادی مهم بود و قرار بود در «تمام ممالک محروسه» تشکیل شود. از این پس، امر قضا بر بنیاد نظم تازه‌ای انجام شد و دیوان‌بیگیان امین مجری آن بودند، دستگاه قضا از تعدی حکام خود ایمن می‌شد.^{۱۷} کار معتمدالدوله کاری سترگ بود، و طباطبایی، که در این اثر خود به تحول فقه به حقوق جدید پرداخته است، ضروری بود به این اقدام مهم توجه می‌کرد.

در قلمرو تاریخ اندیشه هم، در این سال‌ها کتابچه غیبی ملکم‌خان و رساله‌ی «شرح معیوب و علاج نواقص مملکتی ایران» که نقد رساله‌ی ملکم‌خان و البته از منظر ترقی قواعد حکومت‌داری بود، نوشته شد.^{۱۸} در سال‌های بعد از ۱۲۷۸ تا صدارت میرزا حسین‌خان هم رساله‌ها و مکتوبات مهمی نوشته شد که از منظر تاریخ اندیشه، اساسی است. از این رو، سال‌های ۱۲۷۵ ق به بعد را نمی‌توان با عبارت دو دهه بی‌تدبیری توضیح داد.

طباطبایی هم‌چنین توجهی به تلاش‌های میرزا حسین‌خان در بسط «فضای عمومی» و گسترش آگاهی‌های نوآیین هم نمی‌کند. میرزا حسین‌خان با کمک برخی از تجار توانسته بود بحران بزرگ اقتصادی سال‌های ۸۸-۱۲۸۷ را که حاکمان و خوانین محن‌گر در آن دست داشتند، از سر بگذرانند. در همان دوره‌ی وزارت و صدارت میرزا حسین‌خان بود که میراث معتمدالدوله جوانشیر به صورت اساسی تری پیگیری شد.^{۱۹} البته میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تبریزی در این اصلاحات سهمی اساسی داشت.

نویسنده کتاب مفصلاً در مورد رساله بدایع‌نگار توضیح می‌دهد؛ ولی این رساله که بر دفاع از سلطنت مستقل بنیاد شده بود، و صدارت میرزا حسین‌خان را شوم و پلید و شخص او را چون یزید و صدارتش را نشانی از فرا رسیدن آخرالزمان می‌دانست، چه کمکی به بسط آگاهی نوآیین داشت؟

طباطبایی به این نکته اشاره دارد که در دوره‌ای که روشنفکران به انتشار این اندیشه‌ها و آگاهی‌هایی پرداختند، رساله‌ای بر پایه سنت قدمایی نوشته نشد. او علت آن را حضور غایب اهل سنت قدمایی می‌داند. وقتی اهل سنت قدمایی حضور غایب داشتند، چه جدالی می‌توانست شکل گیرد؟ طباطبایی علت این حضور غایب اهل سنت قدمایی را توضیح نمی‌دهد. او در سراسر کتاب توضیح نمی‌دهد که چرا پس از جنگ‌های ایران و روس تا پیدایی مقدمات مشروطه‌خواهی این حضور غایب وجود داشت. البته این عبارت هم از

طباطبایی علی‌رغم ارائه‌ی جستارهایی در تبیین اندیشه‌های سیاسی - اقتصادی روشنفکران عصر ناصری، بی‌هیچ مبنایی عده‌ای را برجسته می‌کند و تنی چند را نادیده می‌گیرد

و اگرچه در برخی محافل اندیشه اصلاحات، که او حامی آن بود، هوادارانی پیدا کرد، اما با ترور ناصرالدین شاه که به دست یکی از هواداران جمال‌الدین انجام شد، اندیشه‌ی اتحاد اسلام روبه زوال گذاشت. در ادامه، طباطبایی سخن امین‌الدوله را درباره‌ی سید جمال بهترین ارزیابی از شخصیت او می‌داند.^{۱۷}

واقعیت آن است که نمی‌توان سید جمال‌الدین اسدآبادی را با ابعاد وسیع فکری و مبارزاتی‌اش با این عبارات شعاری - کین‌توزانه و غیرعلمی به ارزیابی نشست. او هم با واقعیت‌های تاریخی کشورهای اسلامی آشنا بود و هم دانشی وسیع از تاریخ اسلامی داشت. سیدجمال در رساله‌ی نیچریه، ضمن تأکید بر بازنگری انتقادی در آموزه‌های دین و ضرورت بازتفسیر آموزه‌های اسلامی، بر این باور است که اسلام در درازنای تاریخ خود به مضامین ضدخودگرایی، که محصول تصوف‌زدگی بود، خو کرده است. او بر این باور بود که «سعادت تامه حقیقه» هنگامی فراهم خواهد شد که عقاید و باورهای دینی به محک عقل زده شود. چرا که عقیده‌ی خرافی حجابی است که مانع «کشف نفس‌الامر» می‌شود. او بر این باور بود که عقیده‌ی خرافی زمینه‌ساز دوری از کمالات حقه و پوشیده ماندن حقایق اکران خواهد شد. عقیده‌ی خرافی باعث خواهد شد که مسلمانان همواره در اوهام و وحشت و دهشت به‌سر برند. او مزیت افراد انسانی را «بر کمال عقلی» می‌داند و آشکارا چنین باور دارد که «دین اسلام آن یگانه دینی است که ذم اعتقاد بلادلیل و اتباع ظنون را می‌کند». او چنین باور ژرفی به اصالت عقل دارد.^{۱۸} او بر این باور بود که علت اساس مقهور شدن مسلمانان و شرقیان در برابر استعمارگران باور داشتن به «اوهام و ظنون» است. او که ستیزی تمام عیار با استعمار داشت، این چنین عوامل درونی سلطه‌ی استعمار را مورد انتقاد قرار می‌داد.^{۱۹}

سید جمال در آن رساله و دیگر مقالاتش در عروة‌الوثقی به ابعدی چون اصالت عقلی و دلایل درونی سلطه‌ی استعمار توجه دارد. او همچنین در سخنرانی معروف خود در انگلستان - پس از تبعید از ایران در ۱۳۰۸ ق - با عنوان «حاکمیت رعب و وحشت در ایران» نقدی اساسی بر سلطنت خودکامه و وابسته‌ی ناصری ارائه می‌کند «حاکمیت رعب و وحشت؟ آری فرا رسیده است. مملکت من رو به انهدام و ویرانی است و جمعیت آن روبه کاهش است. وضعیت کشت و زرع و کارها و مقدمات مربوط به امور آبیاری آن رو به انهدام است. اراضی مملکت را کد و بلا توسعه مانده است. مردم ایران متفرق و پراکنده شده‌اند. شریف‌ترین فرزندان این آب و خاک به امر شاه و وزیرش در زندان‌ها تحت شکنجه و چوب و فلک قرار دارند.»

او با انتقاد از شاه و امین‌السلطان، بر این باور است که در حکومت ناصرالدین شاه «هیچ گونه قانونی» وجود ندارد، و از بناء حکومت دولتی در میان نیست. او به کارکرد پیشین وزیر و صدراعظم در ساخت قدرت ایرانی آگاه بود و سابق بر این معلوم بود که صدراعظم واسطه‌العقد مابین شاه و رعایاست و نماینده و تا حدودی حافظ منافع شاه و ملت. جزو نجبا و اشراف بود و بعضاً از وزرا و رجال بزرگ به شمار می‌رفت. حال آن که وزیر ناصرالدین شاه شخصی است که هیچ یک از اشراف و نجبا رغبتی ندارند تا با وی سر یک سفره بنشینند و جزو اراذل الناس به شمار می‌آید. او به‌درستی متذکر می‌شود که وزیر ناصرالدین شاه هیچ یک از کارکردهای نماد وزارت را ندارد و تنها «در جهت منافع پادشاه و جیب خود، ملت را غارت و سرکسیه می‌کند». او بر این باور است که خواست عمومی مردم ایران «قانون» است. سید جمال بر این باور است که مردم ایران به تدریج به خود خواهند آمد و اعتراضات هم‌اکنون مطرح شده است. ملت اکنون بر این اعتقادند که «شاه دیگر مسئول اعمال خود نیست و مشاعر خود را از دست داده است». سید جمال بر این باور است که طغیان‌ها و شورش‌های کنونی «در واقع نشان لهیب آتشی زیر خاکستر است. که آماده‌ی اشتعال در سراسر ایران است.» او به ابعاد گسترده‌ی ستم بر مردم، تخریب کشور، فروش مناصب، فروپاشی نیروی نظامی، موج گسترده‌ی مهاجرت اشاره می‌کند. حال که ایران چون «سرزمین خورشید» سرزمین انواع محصولات و معادن غنی است. او تأکید می‌کند که سلطنت ناصرالدین شاه تنها تکیه‌گاهش زور و بیگانگان است. او با دادن امتیازات به «غارتگران انگلیسی» بیش از پیش حکومت خود را بی‌اعتبار کرده است. سیدجمال در پایان سخنرانی داهیانیه‌ی خود چنین پیش‌بینی کرد: «تغییر، تغییر و هرگونه تغییری که رخ دهد وضع بهتر از این خواهد بود. این چیزی است که ملت ایران خواستار آن است. تغییر و تحول. آن‌چه سالیان سال در قلب و دل ملت در میان میلیون‌ها خانه ویران شده، هم‌چون آتش زیر خاکستر نهفته بود، اینک در حال غلیان و جوشش است و هم‌چون غرش طوفان و امواج دریا و یا صدای رعدآسا و هجومی غیرقابل مقاومت، همه چیز را درهم خواهد پیچید، و سرانجام پژواک آن به انگلستان نیز رسیده است!» «تغییر وضع حکومت ایران یا سرنگونی شاه از تاج و تخت. این است خواسته‌ی ملت».^{۲۰}

طباطبایی معتقد است که در میان اهل نظر، او شارلاتانی به نظر می‌رسید. کدام اهل نظر، شیخ هادی نجم‌آبادی که طباطبایی به اثر اساسی او به درستی اشاره دارد، از نزدیکان سیدجمال بود. حاج سیاح محلاتی با او مرتبط بود. کسانی چون سیدمحمد طباطبایی و میرزا یحیی دولت‌آبادی با واسطه و بی‌واسطه با او مرتبط و تحت تأثیر اندیشه‌های او بودند. میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا حسن خیبرالملک هم از مریدان او بودند. در جهان عرب کسانی چون شیخ محمد عبده و دیگران افتخار شاگردی و همکاری با او داشتند. در غرب کسانی چون ارنست رنان با او به مباحثه می‌پرداختند. در ایران، اول تاجر دوره‌ی ناصری چون حاج محمدحسن امین‌الضرب میزبان او بود. پس این اهل نظر چه کسانی بودند؟

سیدجمال در واپسین نامه‌اش هم پیروان خود را به سرنگونی

نمی‌توان سید جمال‌الدین اسدآبادی را با ابعاد وسیع فکری و مبارزاتی‌اش با این عبارات شعاری - کین‌توزانه و غیرعلمی به ارزیابی نشست

در مقدمه‌ی اثرش ذکر می‌کند که ملک‌خان از جمله «غوغاییان» و «هوچی» و «پیشوای مقلدان بی‌شمار ایرانی و جو فروشان گندم نما» است می‌داند.^{۳۷} او با چنین عباراتی می‌خواهد، خواننده خود را متقاعد کند که چرا او از ملک‌خان در ربط با نظریه‌ی حکومت قانون سخن نگفته است. اما مخاطب او به قطع و یقین مقهور چنین عبارت‌پردازی‌هایی نخواهد شد. باید به دقت اندیشه سیاسی - اقتصادی ملک‌خان مورد بازکاوی قرار می‌گرفت.

طباطبایی در جای جای کتاب به زندگی شخصی ملک‌خان اشاره می‌کند و از رسوایی‌های پی‌درپی در واپسین سال‌های عمرش سخن می‌گوید.^{۳۸} اما به‌گاه داوری درباره‌ی دیگران، این مسائل را در تاریخ اندیشه بی‌اهمیت می‌داند.^{۳۹}

ملک‌خان پس از سقوط دولت آقاخان نوری، نخستین رساله‌ی سیاسی‌اش را با عنوان کتابچه‌ی غیبی یا دفتر تنظیمات نگاشت و در آن از انواع «نظام‌های سیاسی، ضرورت حکومت مبتنی بر قانون، تفکیک قوا، آیین تمدن، کارخانجات انسانی، آزادی»^{۴۰} سخن گفت و در دیگر نوشته‌هایش - به کرات، مفاهیم و مضامین «نوآیین» دیگری چون عدالت قانونی را مطرح ساخت.

در عین حال او نویسنده‌ی رساله‌ی اقتصادی «اصول» یا «اصول تمدن» هم هست که در آن به توجیه نظری امپریالیسم پرداخته است.^{۴۱} تفکر اقتصادی‌اش و «رسوایی‌های پی‌درپی زندگی‌اش» هم‌اشار فسادآور بود، اما باید اذعان کرد که او در طرح مشروطیت به‌مثابه نظریه و نظام مبتنی بر قانون، جایگاه قابل‌توجهی دارد.

برخلاف نظر دکتر سید جواد طباطبایی، ملک‌خان در متن رویدادهای مشروطیت حضور غایبانه نداشت. برای اولین بار مجموعه رساله‌های او توسط میرزا هاشم ربیع‌زاده در ۱۳۲۵ ق، یعنی سال نخست مشروطیت در تهران منتشر شد و مطبوعات آن روزگار به تبلیغ و ترویج آن پرداختند. در طول همان مجلس اول او با برخی از نمایندگان مجلس اول مرتبط بود، روزنامه صوراسرافیل، نوشته‌ای از ملک‌خان را، که در آن هنگام در مقام سفیر ایران در رم به وزارت خارجه ایران فرستاده بود، منتشر کرد. مقاله‌ی ملک‌خان در باب استقراض بود.^{۴۲} جامع آدمیت، عباسقلی خان آدمیت که در دوره‌ی مجلس اول هم فعال بود، بر بنیاد تفکرات ملک شکل گرفته بود. البته ملک‌خان در جدال دو طیف اهل شریعت، حضور نداشت. او در اوج آن نزاع فکری در ۱۳۲۶ ق در سوئیس درگذشته بود. چگونه می‌توان بر بناء این واقعیات تاریخی به داوری مورخ اندیشه‌ای چون طباطبایی اعتماد کرد. شگفت این‌که خود طباطبایی در واپسین

حکومت‌های مطلقه فرا می‌خواند. تأثیر او را در پیکار بر ضد امتیاز تنباکو را نمی‌توان نادیده انگاشت؛ پیکاری که به تعبیر احمد کسروی، نخستین تکان توده و از مقدمات مشروطه‌خواهی بود. نگارش تاریخ نظریه‌ی حکومت قانون در ایران بدون توجه به سهم و جایگاه سیدجمال در تکوین و اعتلای آن، تاریخ‌نویسی ناقص خواهد بود. نمی‌توان زندگی فکری - سیاسی مردی چون سیدجمال را بر پایه قولی از دولت‌مردی ناپیگیر و ناتوان در امر اصلاحات و خوش‌بین به استعمارگران انگلیسی، چون میرزا علی خان امین‌الدوله بسنده کرد.

طباطبایی در نقادی اندیشه‌ی ابوالحسن میزا شیخ‌الرئیس هم روشی عالمانه اتخاذ نکرده است. رساله‌ی اتحاد اسلام شیخ‌الرئیس را باید با کلیت حیات فکری - سیاسی شیخ‌الرئیس مورد ارزیابی قرار داد. شیخ‌الرئیس هرچند، در رساله‌ی اتحاد اسلام رویکردی آزادی‌ستیزانه داشت، اما در پهنه‌ی مشروطه‌خواهی، که به تعبیر طباطبایی انقلابی از سنخ انقلابات آزادی‌خواهانه بود، نقشی جدی در دفاع از آرمان انقلاب داشت. اطلاعاتی که طباطبایی درباره‌ی زندگی او ذکر کرده، کاملاً غلط و غیرتاریخی است. او آورده است که «ابوالحسن میرزا در دوره‌ی استبداد صغیر به مشروطه‌خواهان پیوست و پس از آن که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست، شیخ‌الرئیس مدتی فراری شد، اما به‌واسطه‌ی نسبتی که با خاندان سلطنت داشت، مورد عفو شاه قرار گرفت و در نخستین دوره‌ی مجلس شورای ملی نماینده شد.»^{۴۳} این اطلاعات چنان که متذکر شدیم نادرست است. شیخ‌الرئیس از اعضای کمیته‌ی انقلاب بود.^{۴۴} در پیروزی انقلاب مشروطیت نقش ایفا کرد. او در مجلس اول نماینده نبود. بلکه در طول مجلس اول، عضو انجمن شاهزادگان قاجاریه^{۴۵} و در تلاش برای کشاندن شاهزادگان در دفاع از مشروطیت بود. با استبداد صغیر دستگیر و زندانی شد. دیگر این‌که مجلس شورای ملی دوره‌ی اول پس از استبداد صغیر نبود که شیخ‌الرئیس مورد عفو محمدعلی شاه قرار گیرد و سپس نماینده شود. نویسنده‌ای که از زندگی مردی این‌چنین ناآگاه است و اطلاعات نادرست ارائه می‌کند، چگونه می‌تواند به تحلیل درست اندیشه او بپردازد.^{۴۶}

طباطبایی، هم‌چنین اگر به درگیری‌ها و جنگ‌های ویرانگر دو دولت مسلمان ایران و عثمانی تأملی می‌کرد، که یکی از عوامل تشدیدکننده آن نزاع‌های فرقه‌ای بود؛ این‌چنین مطرح نمی‌کرد که اتحاد اسلامی با واقعیت‌های تاریخی ناسازگار است. آن طرح می‌توانست زمینه‌ی پایان بخشیدن به آن نزاع‌های ویرانگر فرقه‌ای را فراهم آورد. نویسنده‌ی کتاب از پایان یافتن نفوذ سیدجمال و مریدانش با قتل ناصرالدین شاه سخن گفته است. این سخن او بی‌پایه است. سیدجمال حضور معنوی اثرگذاری در متن رویدادهای مشروطیت داشت. یکی از نوشته‌های او در روزنامه‌ی حبل‌المتین یومیه در سال نخست مشروطیت، تجدید چاپ شد^{۴۷}، و آن روزنامه با این هدف به انتشار مجدد آن پرداخت تا یادی از نفوذ سیدجمال در رهبران مذهبی مشروطیت کرده باشد. این که ناظم‌الاسلام کرمانی، نخستین مورخ عصر مشروطیت، که خود از اعضای انجمن مخفی بود، به گاه نگارش تاریخ بیداری، اندیشه و عمل سیدجمال را از مقدمات بیداری می‌داند^{۴۸}، نشان از نفوذ اندیشه و عمل او بر تحولات دوره‌ی مشروطیت دارد.

داوری‌های طباطبایی درباره ملک‌خان هم غیرتاریخی است او

صفحات کتاب می‌نویسد: «روشنفکران و نویسندگان ایرانی، به‌ویژه ملک‌خان و مستشارالدوله، رساله‌هایی درباره حقوق با اسلوب جدید نوشته بودند، برخی از رساله‌های ملک‌خان درباره‌ی حقوق به صورت نسخه‌های خطی ماندند.»^{۳۳} یعنی این که برخی هم منتشر شدند. این قضاوت نویسنده کتاب، با دیگر قضاوت‌هایی که او در جای‌جای کتاب درباره‌ی بی‌اهمیت بودن جایگاه ملک‌آورده، کاملاً در تضاد است. طباطبایی در فصل پنجم، که به دیدگاه‌های نو و اندیشه‌های سیاسی اختصاص پیدا کرده است، به برخی از مسائل مهم این دوره چون منهای العلی ابوطالب بهمهانی توجهی ندارد.^{۳۴}

نویسنده در فصل ششم، دیدگاه‌های نو را در اندیشه اقتصادی بررسی می‌کند و از همان آغاز بحث، ایران را در چارچوب وضعیت نیمه‌مستعمره قرار می‌دهد. اما در باب منطق نیمه‌مستعمره و الزاماتی که برای اقتصاد ایران داشت، اشاره نمی‌کند و توضیح نمی‌دهد که ربط این منطق با منطق بررسی تاریخ اندیشه چیست. چنان که می‌دانیم نخستین بار احمد اشرف رساله‌ای معتبر در چارچوب منطق نیمه‌مستعمره از اوضاع اقتصادی ایران ارائه کرد.^{۳۵} هرچند کار طباطبایی در بررسی اندیشه اقتصادی بسیار قابل تأمل، خواندنی و درخور تقدیر است، اما لازم بود که او در این فصل به مکتوب حاج محمد حسن امین‌الضرب به شاه، در ۱۲۹۶ ق در ضرورت تأسیس بانک و نیز به کتابچه مجلس و کلاهی تجار را هم اشاره می‌کرد.^{۳۶} هم‌چنین جا داشت در همین فصل رساله‌ی اصول ملک‌آورده در توجیه استثمار و امپریالیسم، نیز مورد نقادی قرار می‌گرفت.

طباطبایی مطالبی در باب امین‌السلطان آورده که به طور کامل بازنویسی دیدگاه‌های فریدون آدمیت است.^{۳۷} طباطبایی هم به دنبال آدمیت در روابط با شخصیت امین‌السلطان در این دوره به‌طور کامل در اشتباه است. مخالفت‌ها با امین‌السلطان محدود به برخی از نمایندگان تندرو مجلس نبود، بلکه در بیرون مجلس هم مخالفت‌ها گسترده بود. شاه مستبد می‌خواست با اتکا بر درایت آن دولت‌مرد کهنه‌کار بی‌ایمان، به نظم سیاسی جدید، از گسترش و ژرفایابی مشروطیت مانع آید. امین‌السلطان هیچ باوری به دولت ملی نداشت. او قبل از آمدن به ایران به مقامات انگلستان قول داده بود که سیاست داخلی خود را بر بنیاد علایق بریتانیا هماهنگ سازد. در این باره، دکتر رضا رئیس‌طوسی بر پایه‌ی اسناد انگلستان چنین آورده است: «به دنبال آن، اتابک به دستور سرادوار گری، وزیر خارجه بریتانیا، روز ۵ آوریل ۱۶ / فروردین توسط سرادوار گوشن، سفیر بریتانیا در وین در جریان مذاکرات سری روس - انگلیس برای تقسیم ایران به مناطق نفوذ قرار گرفت. او در جریان مذاکرات از جمله به سفیر بریتانیا در وین قول داد که سیاست داخلی خود را براساس علایق بریتانیا در ایران تنظیم خواهد کرد، اتابک در عین حال از توجهات گوشن دریافت که می‌بایست از این پس، به تقاضای هر دو قدرت در ایران تن دهد. متن مذاکرات گوشن - اتابک برای ایزولسکی وزیر خارجه روسیه فرستاده شد. اتابک با کاردار روسیه در وین نیز ملاقات کرد. متعاقباً وزیر خارجه‌ی روسیه موافقت خود را برای آمدن اتابک به ایران به سر آرتور نیکلسون، سفیر بریتانیا در روسیه اطلاع داد و در نتیجه اتابک راهی ایران شد.»^{۳۸}

از چنین سیاستمداری چه انتظاری می‌رفت که به تقویت حکومت ملی بپردازد؟ طباطبایی روایت دکتر آدمیت را درباره‌ی انجمن‌ها و مجاهدین تکرار کرده است.^{۳۹} حال آن که اگر همان مجاهدان قفقازی و آذری و دیگر مجاهدان نبودند و اگر انجمن‌ها تشکیل نمی‌شد، مشروطه‌خواهان رادیکال به دفاع از مشروطیت نمی‌پرداختند؛ شاه برای مشروطیت و مجلس اعتباری قائل نبود. محمدعلی شاه هنگامی فرمان رسمی ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴ را صادر کرد و پذیرفت که ایران از

**ناظم‌الاسلام کرمانی، به گاه نگارش
تاریخ بیداری، اندیشه و عمل
سیدجمال را از مقدمات بیداری می‌داند،
و این نشان از نفوذ اندیشه و عمل او
بر تحولات دوره‌ی مشروطیت دارد**

زمان فرمان مظفرالدین شاه در تشکیل مجلس شورای ملی در «عداد دول صاحب کنستیتوسیونل» درآمده است، که مشروطه‌خواهان رادیکال در تبریز به اعتراضات عمومی و تظاهرات خشم‌آلوده بر ضد دربار پرداختند. اگر آن اعتراضات نبود هیچ‌گاه دولت در برابر مجلس پاسخ‌گو نمی‌شد. اگر فعالیت انجمن‌ها نبود، مجلس پای نمی‌گرفت و تداوم نمی‌یافت تا میرزا حسنعلی آقا بخواهد برای تبدیل فقه شیعه به حقوق جدید تلاش کند. اگر حضور همین انجمن‌های مشروطه‌خواه رادیکال نبود، محمدعلی شاه کار مجلس را در همان ذیقعه ۱۳۲۵ ساخته بود. طباطبایی روزنامه صوراسرافیل را که مطالبات مردم را بازتاب می‌داد و مقالات نغز دهخدا و دیگر روشنفکران در آن منتشر می‌شد، روزنامه غوغایی می‌داند.^{۴۰} آن روزنامه به دنبال گسترش انقلاب از قلمرو سیاسی به قلمرو اقتصادی و دگرگونی مناسبات زمین‌داری بود.^{۴۱} مشروطیت به عنوان نظام ملی، پایه‌ی منافع عموم ملت را نمایندگی می‌کرد. مگر روزنامه صوراسرافیل غیر از این می‌خواست؟ توده‌ستیزی طباطبایی در گزارش مشروطیت، زمینه ستایش او از امین‌السلطان و مذمت مشروطه‌خواهان رادیکال شد. حال آن که طباطبایی در جای دیگری یکی از عوامل اعاده‌ی مشروطیت و پایان نهادن بر دوره‌ی استبداد صغیر را «پایداری مسلحانه تبریزیان» می‌داند.^{۴۲} آیا این پایداری مسلحانه را همان مجاهدان، که او آن‌ها را ششول‌بند و غیرمسئول می‌داند، رقم زده بودند؟ مگر خاستگاه سپاه مجاهدان تبریز، فرودستان شهری نبود؟ سخن طالبوف هم که طباطبایی برای تأیید توده‌ستیزی‌اش آورده است، بی‌وجه بود. داوری درست درباره‌ی طالبوف از آن کسروی است: «از مشروطه گرفتن ایرانیان آزدگی می‌نماید به این دستاویز که اگر نتوانند خود را راه برند، دچار آفتاب خواهند بود. یکی نرسیده که چه می‌خواهی؟ اگر می‌گویی نمی‌بایست مشروطه گرفته شود، پس آن نوشته‌های تو بهر چه بود؟ اگر می‌بایست گرفته شود، پس این سخنان دلسردی‌آور بهر

چیست؟^{۴۳}

طباطبایی در یک جا علت نیامدن طالبوف فعالیت تندروانه انجمن‌ها می‌داند و در جای دیگر تکفیر شیخ فضل‌الله معلوم نیست علت واقعی نیامدن طالبوف به عنوان نماینده مجلس اول چیست؟^{۴۴} طباطبایی، در فصل‌های هشتم و نهم به نظریه مشروطه‌خواهی اهل دیانت و اندیشه‌های میرزای نائینی پرداخته است. او معتقد است که مفهوم جدید وطن در میان اهل شریعت را ابتدا آخوند خراسانی

امین‌السلطان هیچ باوری به دولت ملی نداشت. او قبل از آمدن به ایران به مقامات انگلستان قول داده بود که سیاست داخلی خود را بر بنیاد علایق بریتانیا هماهنگ سازد

و سپس نائینی مطرح کردند. ما می‌دانیم که مدت‌ها قبل سیدمحمد طباطبایی، مجتهد مشروطه‌خواه، به مفهوم جدید وطن و ملت اشاره کرده بود.

نویسنده کتاب، بر این باور است که روشنفکران در جریان عمیق‌ترین چالش‌های میان دو گروه اهل شریعت غایب بودند. درحالی که روشنفکران در جریان تدوین قانون اساسی، متمم قانون اساسی و تنظیم و تصویب مهم‌ترین قوانین در مجلس اول، در درون و بیرون مجلس حضور فعالی داشتند. در بیرون مجلس، روشنفکران در انجمن‌ها و مطبوعات به دفاع از اهل شریعت مشروطه‌خواه می‌پرداختند. مشروطه‌خواهان رادیکال از طولانی شدن کار تصویب قانون اساسی در اعتراض بودند. در تبریز مشروطه‌خواهان به‌طور گسترده به اعتراض در طولانی شدن تصویب و اعلام متمم قانون اساسی برآمدند.^{۴۵} و اگر این ایستادگی‌ها و اعتراضات گسترده نبود، متمم قانون به سرانجام نمی‌رسید و شاه به توشیح آن نمی‌پرداخت.

گویی که تنها میرزا فضل‌علی آقا در داخل مجلس، طالبوف در قفقاز و علما در عتبات درگیر تدوین متمم قانون اساسی بودند. اگر اهل شریعت مشروطه‌خواه به دفاع اصولی از مبانی مشروطیت نمی‌پرداختند، پس باید دیگر چه می‌کردند؟ هر چند فتاوی علمای ثلاث مقیم عتبات در پیشبرد امر مشروطیت و دفاع از مجلس و تحکیم آن، نقشی اساسی داشت، اما باید به یاد داشت که اصلی‌ترین رسائل علمای مشروطه‌خواه در دوره استبداد و صغیر تدوین شد.

همان‌گونه که خود طباطبایی هم به اشاره آورده است، آن عالمان مشروطه‌خواه در فهم مفاهیم جدید به یقین تحت تأثیر روشنفکران بودند. از این رو، روشنفکران، مسئولیت تاریخی خود را به درستی انجام داده بودند و تاریخ روشنفکری، تاریخ عدمی نیست. همان حقوق‌دانان درون و بیرون مجلس از گروه روشنفکران بودند. طباطبایی در واپسین فصل کتاب، به نقادی روشنفکران ایرانی

پرداخته است. او در این فصل، هم‌چون کتاب قبلی خود، علی شریعتی را ایدئولوژی می‌داند که به تجربه مشروطیت بی‌اعتنا بود و در تخریب دستاوردهای آن می‌کوشید.^{۴۶} داورهای او در باب دکتر علی شریعتی و نگاه او به مشروطیت، چون دیگر داورهای او در باب این متفکر ایرانی بی‌پایه است. شریعتی هیچ‌گاه به تجربه‌ی مشروطیت بی‌اعتنا نبود و براساس منطق خود رابطه‌ی نیروها و جایگاه هر دسته را در دوره‌ی مشروطیت به خوبی می‌شناخت. او میرزای نائینی را عالم بزرگ تشیع علوی می‌دانست و عمل و اندیشه او را مصداق عمل صالح زمان می‌دانست. او هنگام توضیح اریستوکراسی مذهبی (استبداد دینی)، آن اصطلاح را از آن «مرحوم شیخ محمدحسین نائینی مرجع بزرگ شیعه» می‌دانست که «در نیم قرن پیش»، «کتابی نوشت در اثبات مشروطیت و رد فلسفه‌ی سیاسی عامیانه شیعه (نه تشیع) که پیش از ظهور امام غایب، هرگونه اقدام اصلاح جامعه و شرکت در سیاست بدین مقصود، فضولی در کار امام است که منجی و مصلح حقیقی او است و گذشته از آن، کوشش در اصلاح جامعه و تقلیل فساد بالمآل، ظهور امامی را که هنگام شیوع عام فساد و ظلم صورت می‌گیرد، ناچار به تأخیر می‌اندازد.»^{۴۷} این نمونه را آوردیم تا نشان دهیم که طباطبایی چه ناآگاهانه درباره‌ی شریعتی داور می‌کند. نقد داورهای نادرست طباطبایی درباره‌ی شریعتی دفتری مستقل می‌خواهد که باید در آینده به آن پرداخت. او در همین زمینه به انتقاد از روشنفکری دینی هم پرداخته است. حال آن‌که آیت‌الله سید محمود طالقانی که از آموزگاران بزرگ این جریان بود، پس از چندین دهه از انتشار رساله‌ی نائینی در ۱۳۳۴ شمسی، به انتشار مجدد آن اقدام کرد. روشنفکران مذهبی هیچ‌گاه به تجربه‌ی مشروطیت بی‌اعتنا نبودند. اما در تعطیلی نمادهای مشروطه‌خواه، در دوره‌ی پهلوی دوم، به دنبال طرحی برآمده بودند که با الغای نماد سلطنت، دیگر نهادی نتواند نهادهای دموکراتیک را به تعطیلی بکشاند. آن‌ها با تلقی‌های گوناگون به دنبال بسط و گسترش و تکمیل تجربه‌ی مشروطیت بودند نه محو و نابودی آن.

داوری طباطبایی درباره‌ی جنبش چپ ایرانی هم نادرست است. همه جریان‌های فکری که نمی‌توانند به مشروطیت از دریچه‌ی تاریخ اندیشه، آن هم با تلقی طباطبایی بنگرند، جنبش چپ بر بنیاد منطق طبقاتی به تجربه‌ی مشروطیت می‌نگریست. سخن طباطبایی در باب ناتوان بودن جنبش چپ از تحولات منتهی به انقلاب اسلامی و سال‌های آغازین انقلاب هم، به طور کلی نادرست است. بیژن جزنی بر بنیاد منطق طبقاتی، سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی چنین به درستی آن رویداد را پیش‌بینی کرده بود: «با این سوابق، خمینی در میان توده به‌خصوص در بین قشرهای کاسب‌کار خرده بورژوازی از محبوبیت بی‌سابقه‌ای برخوردار است و در صورت امکان فعالیت سیاسی نسبتاً آزاد، موقعیت بی‌سابقه‌ای خواهد داشت. به‌مراتب بیش از قدرت کاشانی در جنبش ملی کردن نفت. بنابراین نقش او می‌تواند بر جنبش، به‌خصوص آن‌جا که نیروی اصلی قشرهای بازاری و مذهبی است، بسیار مؤثر باشد.»^{۴۸} در دوران انقلاب اسلامی هم، برخی از گروه‌های چپ، تحلیل‌های درخشان از چندوچون رابطه‌ی نیروها و آینده‌ی قدرت در ایران ارائه کردند.^{۴۹} البته همه‌ی این نگاه‌های تحلیلی بر بنیاد منطق تحلیل طبقاتی بود، نه منطق تاریخ اندیشه‌ی

طباطبایی.

تقسیم‌بندی طباطبایی در باب انقلابات هم چندان اساسی ندارد، دیدگاه او مبنی بر این‌که انقلابات عدالت‌خواهانه به جباریت اکثریت یا فاجعه منجر خواهد شد و این‌که مارکس را به ستیز با آزادی متهم می‌کند^{۵۶}؛ از بنیاد نادرست است. این عبارات او، پژوهاک دیدگاه‌های نماینده لیبرالیسم امپریالیسمی - کارل پوپر - است که خود طباطبایی در سال‌های قبل، نقد عالمانه‌ای به بخش‌های کتاب پوپر - جامعه‌ی باز و دشمنان آن - نوشته بود. اما اکنون به گونه‌ای به نقادی جنبش و اندیشه چپ می‌پردازد که تفاوتی با نقدهای پوپر ندارد. حال آن‌که تا آن‌جا که نگارنده اطلاع دارد، نخستین جواد طباطبایی^{۵۷}، کسی بود که با مبانی تفکر چپ آگاه بود و آثاری از آنتوسرو لنین به فارسی ترجمه کرده بود.^{۵۸} طباطبایی‌های بعدی هم نشان دادند که از اندیشه‌های مارکس و متفکران چپ به خوبی آگاه هستند. اما در این کتاب چیزی از آن دانش و آگاهی دیده نمی‌شود.

داوری طباطبایی درباره‌ی تاریخ‌نگاری دکتر عبدالهادی حائری هم نادرست است.^{۵۹} طباطبایی در سالیانی قبل هم در مصاحبه با روزنامه ایران، به‌ناروا به تاریخ‌نگاری حائری ایراد داشت. دکتر حائری نخستین مورخ، پس از دکتر آدمیت بود که اثری ژرف درباره‌ی مشروطیت منتشر کرد. او نخستین مورخی بود که به خلأ پژوهش‌های مشروطیت در زمینه جایگاه اهل شریعت مشروطه‌خواه پی برد و تشیع و مشروطیت را با محوریت نائینی به همین انگیزه نگاشت. او به دنبال آل‌احمد و نظریه توطئه‌ی او نبود، که از اساس با داوری‌های غیرتاریخی آل‌احمد در ستیز بود. حائری به دنبال آدمیت به تضاد ذاتی اسلام و مشروطیت باور داشت و بر همین اساس به چند و چون اثرگذاری روشنفکران بر عالمان مشروطه‌خواه پرداخت و مبانی فکری اهل شریعت مشروطه‌خواه را تحلیل کرد.

طباطبایی در کتاب چند خطای جزئی دیگر هم دارد. او در جایی، از چالش اهل شریعت مشروطه‌خواه با اصل هیجدهم متمم قانون اساسی سخن می‌گوید^{۶۰}، که نادرست است. آزادی مطبوعات و کتب در اصل بیستم متمم قانون اساسی آمده است و مشروطه‌خواهان با اصل بیستم، یعنی اصل آزادی در ستیز بودند. طباطبایی تاریخ به توپ بستن مجلس را ۲۳ جمادی‌الآخری ۱۳۲۶ ذکر کرده است^{۶۱}؛ که این هم نادرست است. تاریخ به توپ بستن مجلس، ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ بود.

او هم‌چنین عبارت «ای گاو مجسم، مشروطه، مشروعه نمی‌شود» را به شیخ فضل‌الله نوری نسبت داده است^{۶۲}، که نادرست است. آن عبارت را عبدالله مازندرانی، یکی از مراجع ثلاث مشروطه‌خواه در مکتوبی در خطاب به حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته بود. این همه در نقادی کار طباطبایی آمد، اما باید اذعان کرد که کار طباطبایی در فصل بررسی اندیشه‌های میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تبریزی کاری اساسی است. بزرگی و عظمت و ژرفای اندیشه و عمل آن مرد سترگ نیاز به چنین تفسیرهای نو دارد. بررسی دیدگاه‌های نو در اندیشه‌ی اقتصادی این دوران نیز می‌تواند باری جدید برای علاقمندان به تاریخ اندیشه بگشاید.

کار ارزشمند دیگر طباطبایی در بخش مشروطه‌خواهی اهل

شریعت است. اما به حق باید گفت که در این زمینه فضل تقدم با دکتر غلام‌حسین زرگری‌نژاد است. دکتر زرگری نژاد بر بنیاد دانش وسیع خود از تاریخ تفکر شیعی، به شیوه‌ای ژرف مبانی و خاستگاه‌های نظری دو گروه مخالف اهل شریعت را تبیین کرد.^{۶۳}

در پایان باید متذکر شد که علی‌رغم ایدئولوژی‌ستیزی دکتر طباطبایی، تفسیر او از مشروطیت ایران بر بنیاد ایدئولوژی محافظه‌کار - نخبه‌گرا و توده‌ستیز است. اصحاب ایدئولوژی نئولیبرال ایرانی هم بر همین اساس از او در منازعات قلمی‌اش با مخالفان‌اش حمایت می‌کنند.^{۶۴} در واقع، تاریخ‌نویسی طباطبایی هم اسیر منطق قدرت سیاسی و تابعی از آن است. تاریخ‌نویسی بر «پایه‌ی بوعلی» چنان که طباطبایی مدعی آن است، بر نادیده انگاشتن کثیری از واقعیات تاریخی مبتنی است. این نوع تاریخ‌نگاری هم به سود ایدئولوژی خاص تدوین می‌شود.

پی‌نوشت:

- ۱- طباطبایی، سید جواد؛ نظریه حکومت قانون در ایران؛ تبریز، ستوده، چاپ اول، ۱۳۸۶
- ۲- همان، ص ۱۹.
- ۳- همان، ص ۲۵.
- ۴- همان، صص ۳۴-۳۵.
- ۵- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان؛ مرات البلدان؛ ج ۲ به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۳۱۲.
- ۶- همان، صص ۱۳۱۲-۱۳۱۴.
- ۷- آدمیت، فریدون؛ اندیشه ترقی و حکومت قانون؛ عصر سپهسالار، تهران، خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۸، ص ۵۳.
- ۸- همان، صص ۵۷-۵۸.
- ۹- همان، ص ۸۱.
- ۱۰- برای متن رساله، بنگرید به: زرگری‌نژاد، غلامحسین (تصحیح و تحشیه)؛ رسائل سیاسی عصر قاجار؛ ج ۱؛ تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۸۰، صص ۱۲۳-۱۷۲.
- ۱۱- آدمیت، پیشین، فصل‌های ۷-۹.
- ۱۲- تیموری، ابراهیم؛ عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات؛ تهران، اقبال، ۱۳۶۳، صص ۱۲۵-۱۲۶.
- ۱۳- آدمیت، پیشین، ص ۱۵۹.
- ۱۴- همان؛ صص ۳۲۸-۳۲۹.
- ۱۵- طباطبایی، پیشین، ص ۱۰۴-۱۰۸.
- ۱۶- آخوندزاده، میرزا فتحعلی؛ الفبای جدید و مکتوبات؛ به کوشش حمید محمدزاده، تبریز، چهر، ۱۳۵۷، ص ۳۵۲.
- ۱۷- طباطبایی، پیشین، صص ۷۴-۷۵؛ ۱۸۳-۱۸۴.
- ۱۸- اسدآبادی، سید جمال‌الدین؛ رساله نیچریه در علی اصغر حلبی، زندگی و سفرهای سید جمال‌الدین اسدآبادی؛ تهران، زوار، ۱۳۵، صص ۲۱۳-۲۱۸.
- ۱۹- اسدآبادی، سید جمال‌الدین؛ عروه الوثقی؛ ترجمه عبدالله سمندر، تهران، مولی، ۱۳۶۰، صص ۱۷۴-۱۷۵.

- ۲۰- اسدآبادی، سید جمال؛ در حاکمیت رعب و وحشت در ایران؛ ترجمه حسینعلی زرگری نژاد و رضا رئیس طوسی، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۷۶، صص ۳۱۳-۳۲۷.
- ۲۱- طباطبایی، پیشین، ۱۸۳.
- ۲۲- ملکزاده، مهدی؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران؛ ج ۱، تهران، علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، ص ۲۴۳.
- ۲۳- صبح صادق، سال اول، شماره ۳۴ (پنجشنبه ۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵) ص ۳ و شماره ۴۰ (پنجشنبه ۱۰ ربیع الثانی، ۱۳۲۵) ص ۱
- ۲۴- طباطبایی، پیشین، ص ۲۹۴
- ۲۵- قسمت اول مقاله سید جمال با عنوان «چرا اسلام ضعیف شد» چاپ شد قبل الممتین یومیه، سال اول شماره ۱۶ (پنجشنبه ۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵) ص ۱-۳ و قسمت دوم مقاله با عنوان «علت ضعف اسلام» در شماره ۱۹ (دوشنبه ۷ ربیع الاول ۱۳۲۵) صص ۱-۲ منتشر شد.
- ۲۶- ناظم الاسلام کرمانی، محمد؛ تاریخ بیداری ایرانیان؛ مقدمه، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، پیکان، ج پنجم، ۱۳۷۶، صص ۷۰-۹۶.
- ۲۷- طباطبایی، پیشین، ص ۱۳-۱۴.
- ۲۸- همان، ص ۱۴۸.
- ۲۹- همان، ۴۲۶-۴۲۷.
- ۳۰- برای رساله عینی یا دفتر تنظیمات ملک خان بنگر به: مجموعه آثار او تدوین و تنظیم محمد محیط طباطبایی، تهران، علمی، ۱۳۲۷، صص ۵۲-۱.
- ۳۱- برای رساله اصول ملک خان بنگرید به: ربیع زاده، میرزا هاشم؛ مجموعه آثار میرزا ملک خان؛ تهران، مطبوعه مجل، ۱۳۲۵ ق. صص ۴-۳۵. نگارنده نسخه‌های خطی از رساله اصول را هم در اختیار دارد.
- ۳۲- صور اسرافیل، سال اول، شماره ۴ (پنجشنبه ۸ جمادی الاول ۱۳۲۵) ص ۱-۲. ملک خان در این مکتوب که آن را به وزارت خارجه فرستاد، دولت ایران را از استقراض از دولت‌های خارجه منع اما توصیه به گرفتن وام از مؤسسات مالی خارجی کرده بود.
- ۳۳- طباطبایی، پیشین، ص ۶۵۵
- ۳۴- برای متن رساله منهای العلی بنگرید به: رسائل سیاسی عصر قاجار؛ تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، ص ۲۳۷-۳۳۴
- ۳۵- اثر احمد با این ویژگی‌ها چاپ و پراکنده شد: اشرف، احمد؛ موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران؛ دوره قاجاریه؛ تهران، زمینه، ۱۳۵۹.
- ۳۶- برای مطالعه درباره امین‌الضرب بنگرید به: فلاح توتکار، حجت؛ «فرنگ و فرنگی و دستاوردهای تمدنی جدید در اندیشه و عمل امین‌الضرب»؛ فصلنامه تاریخ دانشگاه آزاد محلات سال دوم، شماره چهارم (بهار ۱۳۸۶) صص ۱۰۶-۱۱۶. و برای متن کتابچه جمعی و کلای تجار بنگرید به: آدمیت، فریدون و هما ناطق؛ افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار؛ تهران، آگاه، ۱۳۵۶، صص ۳۱۵-۳۲۸.
- ۳۷- طباطبایی، پیشین، ۳۷۵-۳۷۶.
- ۳۸- رئیس طوسی، رضا؛ سرزمین سوخته؛ تهران، گام نو، ۱۳۸۵، ص ۱۹۱.
- ۳۹- برای نقدهایی بر گزارش دکتر آدمیت در کتاب مجلس اول و بحران آزادی بنگرید به: یزدانی، سهراب؛ دکتر آدمیت و بحران آزادی در مجلس اول؛ نگاه نو، شماره ۲۱ (مرداد - شهریور ۱۳۷۳) صص ۱۳۶-۱۵۸.
- سیف، احمد؛ توطئه‌یابی یا توطئه‌بنداری، افراطیون و انجمن‌ها به روایت آدمیت؛ فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۶، صص ۲۴۱-۲۵۴.
- ۴۰- طباطبایی، پیشین، ۱۴۶
- ۴۱- برای پژوهشی خواندنی و معتبر درباره جایگاه نشریه صوراسرافیل بنگرید به: یزدانی، سهراب؛ صوراسرافیل، نامه‌ی آزادی؛ تهران، نی، ۱۳۸۶.
- ۴۲- طباطبایی، پیشین، ۴۵۰
- ۴۳- کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه ایران؛ ج ۱، امیرکبیر، چاپ شانزدهم، ۱۳۶۳، ص ۱۹۰
- ۴۴- طباطبایی، پیشین، ۳۸۷، ۳۹۲
- ۴۵- انجمن تبریز شماره ۸۴ (دوشنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۲۵)، ص ۱.
- ۴۶- طباطبایی، پیشین، ص ۵۶۲، ۶۳۸، ۳۶۹ - ۶۴۰، طباطبایی در کتاب قبلی خود، مکتب تبریز هم ذکر کرده بود که دکتر شریعتی هیچ اشاره به جنبش مشروطه‌خواهی نکرده بود. در این باره بنگرید به طباطبایی، سید جواد؛ مکتب تبریز و مبانی تجدیدخواهی؛ تبریز، ستوده، ۱۳۸۵، صص ۲۹-۳۰.
- ۴۷- شریعتی، علی؛ اسلام‌شناسی (درس‌های دانشگاه مشهد)؛ تهران، دفتر نظم و مجموعه آثار دکتر شریعتی، ص ۱۱۶ و شریعتی، علی؛ بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی؛ مجموعه آثار (۲۷)، تهران، العالم، ۱۳۶۱، ص ۲۴۵.
- ۴۸- جزئی، بیژن؛ طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران؛ تهران، مازیار، ۱۳۵۷، ص ۱۴۴.
- ۴۹- به‌عنوان نمونه بنگرید به پنج جزوه راه کارگر با عنوان فاشیسم، کابوس یا واقعیت.
- ۵۰- طباطبایی، نظریه حکومت قانون، ص ۶۶۱.
- ۵۱- این اصطلاح و تعبیر از نشریه شهروند و نیز خود طباطبایی است. طباطبایی در پاسخ به پرسش نشریه شهروند ذکر کرده بود که اگر عمری باشد چند تای دیگر (طباطبایی دیگر) تولد خواهد یافت در این باره بنگرید به پاسخ‌های دکتر سید جواد طباطبایی - پرسش‌های نشریه شهروند امروز، منتشره در نشریه شهروند امروز، سال دو، شماره ۴۵ (یکشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۷)، ص ۱۱۰.
- ۵۲- طباطبایی در اوایل انقلاب، کتابی از آلتوسر با عنوان لنین و فلسفه به همراه چند مقاله دیگر ترجمه کرد که در کتاب اخیرش به متن فرانسه آن کتاب ارجاع داد، طباطبایی هم چنین نوشته‌ای از لنین را در باب دیالکتیک در همان ایام ترجمه کرده بود. متأسفانه هنگام نوشتن این مطلب این دو اثر ترجمه‌ی او در اختیارم نبود آن را به امانت به دوست سپرده بودم. هم‌چنین مقاله خواندنی او در نقد پوپر را هم در اختیار نداشتم و گر نه به مشخصات کتابشناسی آن مقاله هم ارجاع می‌دادم.
- ۵۳- طباطبایی، پیشین، صص ۵۵۶-۵۵۸.
- ۵۴- همان، ص ۴۱۶.
- ۵۵- همان، ص ۴۶۸.
- ۵۶- همان، ص ۵۵۵. برای گزارش کسروی بنگرید به کسروی، پیشین، ص ۲۸۷.
- ۵۷- در این باره بنگرید به مدخل دکتر غلامحسین زرگری نژاد به مسائل مشروطیت، تهران، کویر، ۱۳۷۴، ص ۱۳-۹۹.
- ۵۸- اشاره‌ای است به دفاع دکتر موسی غنی‌نژاد اقتصاددان نئولیبرال از سید جواد طباطبایی در مناظره او با دکتر عبدالکریم سروش.